

امر حاضر از فعل مجهول :

تمام مآخذ نحویة خود را گشتم از شرح رضی نحو و صرف و نارالقری و مختصر آن و مغنی و شرح مفصل از ابن یعیش و همع الهوامع شرح جمع الجوامع (متن و شرح هر دو از سیوطی) در هیچ جا مطلقاً و اصلاً و بوجه من الوجوه نقل خلافی در اینکه امر حاضر از فعل مجهول بصیغه مضارع بالام امر است حتماً و قطعاً و جزماً نیامده بعبارة اخری اجماعی جمیع علماست که فعل مجهول را که بخواهند امر حاضر یعنی مخاطب از آن بنا کنند باید بصیغه مضارع مجهول بالام جازمه امر این معنی را ادا نمایند مثل لتضرب ولتعن بحاجتی (مغنی ۱ : ۱۷۲ و ابن یعیش ۷ : ۵۹ و همع الهوامع ۲ : ۵۵) که همه عین همین مثال یعنی لتعن بحاجتی را نیز زده اند و بهیچوجه من الوجوه اعن که گویا در مختصر طبقات ابن المعتز و ورق عین این کلمه را مشکوک ذکر کرده [لابد غلطاً و جهلاً بقواعد النحویة] گویا این مختصر را مبارک بن احمد ابن مستوفی اربلی که مختصر طبقات مذکور است و گویا خط آن مختصر نیز به عقیده آقای اقبال خط خود اوست . باری گویا بل بنحو قطع و یقین بتقریر آقای اقبال مبارک بن احمد مذکور این مختصر را در اوایل سن جوانی خود کرده بوده که درست از قواعد علوم متداوله با خبر نبوده و شاهد بر آن غلطهای بسیار بسیار فاحشی است که گاهگاه از قلم او آشکارا جسته است مثل یدالدهر (بجای مدی الدهر) و مثل [نیامده است مطلقاً و ابداً و هیچکس بدون استثنا نقل قول خلافی در این باب ولو یک لغت ضعیف شاذی هم در این خصوص نکرده است ، و آنچه در ذهن من بود از قول خلافی که پس از تتبع عمیق در کتب نحو مزبوره الحمد لله بالاخره مسئله روشن شد در خصوص آوردن فعل امر حاضر معمولی یعنی امر حاضر فعل معلوم است بصیغه مضارع مع اللام که نادراً آمده است یعنی لتفعل بجای افعل و منه الحدیث لتزره ولو بشوكة ولتقوموا له فی مصافکم (شرح رضی ۲۶) و نیز قرائت جماعتی و بذلك فلتفرحوا و فی الحدیث لتأخذوا مصافکم (مغنی ۱ : ۱۷۲ ، همع الهوامع ۲ : ۵۵ ، و ابن یعیش ۷ : ۶۱) ، فالحمد لله علی ما وفقنا للصواب .

امریکا (ظ):

«وله [ای للبحر المحيط] اخبار عجيبة قد اتينا على ذكرها في كتابنا في اخبار الزمان وفي [ظ : في بدون واو كما في طبعة مصر ۱ : ۱۳۹] اخبار من غرر و خاطر بنفسه ومن نجا منهم ومن تلف وما شاهدوا منه وماراوا واذ [ظ - وان] منهم رجل [رجلاء] من اهل الاندلس يقال له خشخاش و كان من فتیان قرطبة و احداثهم فجمع جماعة من احداثها وركب بهم في سراكب استعدتها في هذا البحر المحيط فغاب فيه مدة ثم انشئ بغنائم واسعة و خبره مشهور عند اهل الاندلس .» (مروج الذهب ۱ : ۲۵۸-۲۵۹، طبع پاریس)

|| حکایتی در عجایب المخلوقات عربی ص که اگر بکلی خیالی و اختراعی نباشد و مغزش راست باشد دال است بر آنکه مردم در سابق بوئی از وجود قاره وسیع در آن نصف دیگر زمین برده بوده اند سهل است که بعضی اهالی آنجا را هم دیده بوده اند .

امسیت کردیاً و اصبعت هریاً :

نفعات ، چاپ نول کشور ص ۲۹۴ ، و چاپ کلکته ص ۳۶۲ (در ترجمه حال ابو عبدالله بابونی کرد مدفون بشیراز) و كذلك بعینه در شد الازار ورق ^a۷۵-^b۷۴ (که وفات او را در سنه ۳۷۱ مینویسد) . رجوع شود نیز بدیباچه دفتر اول مشنوی که یکی از عرفا را گوید از اولاد گوینده این عبارت است بدون تسمیه ، و در ایران افواها و تسامعاً مابین مردم این عبارت را نسبت بباباطاهر همدانی میدهند که خواست در مدرسه نزد طلاب علم بیاسوزد ، طلاب از روی مسخره و استهزا باو گفتند که برای رسیدن باین مقصود باید یخ را در فصل زمستان (که آنوقت فصل آن بوده است) بشکنی و در زیر آن یخ شکسته یعنی در توی آب بسیار سرد غش کنی ، او بصدق نیت بدون اینکه بداند اینرا با و از راه استهزا گفته اند این کار را کرد و ابواب علوم بروی مفتوح شد و این عبارت را گفت .

گویا در یکی از مجلدات جهانگشا هم این عبارت را بصورت امسیت کردیاً و اصبعت عالمأ دیده ام ولی امروز (۵ مارس ۱۹۲۸ برای جواب دادن بمسیومینورسکی) هر چه مستعجلاً مجلدات ثلثه آن کتاب را گشتم نیافتم ، اگر وقتی اینجا یا جای دیگر پیدا شد باید الحاق شود . - و در ریاض العارفین و مجمع الفصحاء در شرح حال باباطاهر این

عبارت و این حکایت را اصلاً ندارد .

راز اصبعنا عرابیاً بخوان

|| سر امسینا لکردیاً بدان

میرساند جانب راه خدا

سر امسینا واصبعنا تو را

(مثنوی ۹۰: ۲۵-۲۶)

رجوع شود نیز بضر و ب امثال ده خدا که این عبارت را نسبت بسید ابوالوفای کرد میدهد. (گویا سهواست و خود او هم بلفظ «گویند» ذکر کرده است چنین کسی را عجاله در نفحات نیافتم).

در حواشی عبدالغفور لاری بر نفحات در خصوص امسیت کردیا الخ وقائل آن ابدأ چیز تازه مطلقاً و ابدأ ندارد ، فقط این عبارت را بفارسی ترجمه کرده است فقط . در مقدمه دیوان باباطاهر که اخیراً (در سنه ۱۳۱۶ شمسی هجری ظ) در طهران چاپ شد، است ص ۱۴-۱۵ و ۱۷-۲۸ همین حکایت امسیت کردیاً واصبحت عربیاً را در خصوص باباطاهر ذکر کرده است از دو مأخذ افواهی مختلف نه مأخذ کتبی .

|| در تلخیص الآثار بنقل آقای میرزا محمد علی خان تربیت در «تقویم تربیت» سال ۱۳۰۶ هجری شمسی ص ۵۲ این جمله را به یزدانیار ابوبکر حسین بن علی ارموی متوفی در سنه ۳۳۳ نسبت داده است .

|| دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۱ .

الامصار [کتاب -] :

للجاحظ ، ذکره الثعالبی فی ثمار القلوب ص ۱۱۴ و نقل عنه فقرة ، و ذکره ایضاً المقدسی (فی احدی روایتی کتابه - ص ۵ ح^a من طبع دخویه الا انه طبع « الجاحظ » مکان « الجاحظ » و فی الراویة الاخری ای التي هی اساس المتن المطبوع طبع « الجاحظ » علی ما هو الصواب ص ۴ و لکن لم یسم فی هذه الروایة کتابه) .

امیرامیران :

(یا: میرامیران علی ما فی حبیب السیر ص ۱۲۶ از جزء ۴ ج ۲، و لب التواریخ^a ۳۸۰) کذا فی تاریخ ابن اسفندیار (نسخه آقای اقبال ۲: رجوع بورقه سلاطین سلجوقیه) ، و کذا ایضاً فی زبده التواریخ للمسید صدرالدین^a 106 م . وی پسر اتابک جهان پهلوان

محمد بن ایلدگزوهر ادرنصره‌الدین ابوبکر و قتلغ اینانچ و اتابک ازبک است ، و مادر امیرمیران و قتلغ اینانچ خاتون (قتلبه خاتون ، رجوع بوریقه اینانچ خاتون) دختر اینانچ والی ری است ، ورق 97^b . وفات او (106^b) .

امیرالبحر:

النجوم الزاهره ۳: ۱۰۹ .

امیربحر:

ملک سعدالدین امیربحر (تاریخ فیروزشاهی ۲۰۱) .

امیر تیمور گورکان:

تولد او در ۲۵ شعبان سنه ۷۳۶ (یعنی در همان سال و فات سلطان ابوسعید مغول در ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶) (حبیب السیر ۳: ۳: ۲ ، و روضة الصفا و ظفرنامه یزدی و تاریخ راقم ۱۳ ب، ولی در همان تاریخ در ضمن ذکر وفات او در شعری ۷۳۵ دارد ظاهراً نسخه غلط باید باشد و در جهان آرا ۲۷ شعبان دارد بجای ۲۵ ، و در ظفرنامه شامی تاریخ ولادت او را بدون ادعای استقرا نیافتم) .

تاریخ وفات او در ۱۷ شعبان سنه ۸۰۷ در اترار (حبیب السیر ۳: ۳: ۸۱ ، و تاریخ راقم و روضة الصفا و جهان آرا و ظفرنامه یزدی . ولی در تاریخ راقم بعلاوه تاریخ صحیح مذکور در ضمن شعری «ده» شعبان دارد که شاید غلط نسخه باشد، در ذیل ظفرنامه شامی از حافظ ابرو در ضمن شعری: «زایوان قضا در نصف شعبان شد برات او، الخ» مثل این برمیآید که میخواند بگوید وفات او در ۱۷ شعبان بوده است ولی گویا بطل باظهر و جوه «نصف» شعبان مراد نزدیکیهای نیمه شعبان بوده است و نصف را برای جمع مابین آن و «برات» لابد خواسته است ذکر کند چه در حقیقت شب نیمه شعبان لیلة البرات است . باری پس واضح شد که هم ولادت و هم وفات امیر تیمور در ماه شعبان بوده است .

امیر خراسان:

گویا لقب رسمی ملوک سامانیه بوده است ، لباب ۲: ۲۷-۲۸ . (نظایرش جمع شود ، ان شاء الله) .

امیره :

السید زین الدین امیره بن الشرف شاه الحسينى ثقة قاضى قم ، از اسماء رجال (فهرست منتجب الدین ص ۳) و بدون شك هاء آخر امیره هاء معمول نزد اهالی مازندران و گیلان است که در آخر اعلام غالباً می افزایند مثل امیره دیباج مخدوم قطب الدین شیرازی در کتاب درة التاج و پیره فلان و امثالها لا یعد ولا یحصی کد در صفوة الصفا نظایر آن پراست. ایضاً در همان کتاب: «السید بدرالدین المجتبی بن امیره بن سیف النبی الجعفری الزینبی فقیه واعظ شهید» (ص ۱۲) .

|| (در اسم مذکر) .

اسم مردی [برسم قرون وسطی خصوصاً در شمال ایران در مازندران و گیلانات] (فهرست منتجب الدین ص ۳)

امین الضرب :

حاجی محمد حس - اصفهانی ، و پسرش حاجی حسین آقا - ، مجملی از شرح احوال ایشان در مسائل پاریسیه ۱ : ۵۶-۵۷ .

- ان :

که علامت بنوت و ابوت است یعنی در آخر نام پدر در آورند چون اردشیر بابکان . عمر بو العباسیان (تذکرة الاولیا ۲ : ۲۰۲) .

Artakhsdar Pâpakân

|| ارتخشدر پاپکان

Shahpûhr Artakhsadrân

شاهپوهر ارتخشداران

Auharmazd Shapûhrân

اوهرمز شاهپوهران

سه نفر اولین پادشاهان ساسانی که در آخر کتاب کارنامه بایشان دعا میکند ، و از اینجا استنباط کرده اند که تألیف کارنامه در عهد هرمز اول بوده است زیرا که اگر در عهد یکی دیگر از پادشاهان ساسانی بعد از هرمز بوده است بایستی بدو هم دعا بکنند . نقل از کتاب

An old Pahlavi - Pazand Glossary , ed. by D. Hoshangji Jamaspji revised . . . by M. Haug , London, Trübner and Co . ' 1870, P. 143.

|| «داوودان : بلدة من نواحي البصرة بكثرفيها هذا الوزن كزيادن و عبداللان

بان ينسبون اليها بالالف والنون .» (باقوت) .

|| تاج الدين كمالان (آثار البلاد ص ۲۶۰) .

ان :

- بدرستی که ، ... ان الله يحب المتوكلين ؛ پارسی : ... بدرستی که خدای دوست میدارد متوکلان را . (تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، ۳۰) .
ایضاً ص ۶۱ : بدرستی و راستی که ... (-ان) .

انان کلران :

اواخر f. 135^b ، رجوع کنید بقریقه کلران .

انبار :

شئوی ۲۸:۸۴ .

انتقال معنی و بقاء صورت :

طرد در عربی گویا بمعنی جیب پر و در فارسی مطلق دزد و متقلب .
و شاطر در عربی بمعنی و در فارسی بمعنی شخصی که جلو شاه میدود
(یا میدوید) .
وعیار که در عربی بمعنی و در فارسی بمعنی چابک و تردست و نزدیک
بمعنی طرار .

انجور دله (مقصود این کلمه اخیر است) : 11. 8. 37

کلمه دله که همیشه در وصف گویا باملائی دلایا ولا (؟- رجوع شود، حالا حاضر نیست) در مقابل املاک اینجور مذکور است و در پشت آن یا در فهرست جلد دوم آن که ترتیب داده ام بسیار مکرر آمده است حالا در شیراز نامه هم می بینم ص ۷۶ .

انداختن (لازمأً) :

منزل کردن مسافر در جایی ، وهم اکنون در محاوره نیز استعمال این کلمه در این معنی جداً رایج است . سعدی گوید :
تکاور بدنبال صیدی براند
شب آمد ز خیل وحشم بازماند

چوتنها ندانست روی رهی بینداخت نا کام شب در دهی
(کلیات خطی ۹۶^b)

اندج رود :

در فهرست تاریخ ظهیرالدین ذکری از آن نیست ، و كذلك در ج ۲ « درن »
(که تاریخ خانی باشد که حاوی تاریخ ۸۸۰-۹۲۰ است) ، و كذلك در ج ۴ که تلفیق
متون مختلفه است ، و كذلك در فهرست تاریخ اسفندیار (ترجمه برون) ، و كذلك در
تقویم البلدان ابوالفدا ، و كذلك در آثار البلاد قزوینی ، و كذلك در معجم البلدان یاقوت ،
و كذلك در نزهة القلوب حمدالله مستوفی ، و كذلك در فهرس اصطخری وابن حوقل
و مقدسی ندارد ، و كذلك در ابن الفقیه ندارد ، و كذلك در ج ۶، ۷، ۸ ندارد و كذلك در
فهرست ابن الاثیر ندارد . جهانگشای ورق 160^b ص 380 : A داعیان را باند حرود
و دیگر ولایات الموت فرستادم ، H باند حرود ، G باند حرود ، C و D ندارند ، جامع ۶۸^b
باند حرود ظ . جامع برون ۷۷ : باند حرود . [ازین عبارت جوینی صریحاً معلوم
میشود که اندج رود در الموت است] ، ایضاً در همان صفحه : A باند حرود (یا باند حرود) (۱) ،
G باند حرود (رفت) ، H باند حرود D بدحور ، C بدحور (در رنتم) ، جامع ۶۹^a
باند حرود ، جامع برون ص ۸۰ ، كذلك ، ایضاً در جهانگشای ورق 163^a A و چون
استیلای صباح (کذا) متعادی گشت بدفع و قمع آن سلطان محمد ملک شاه لشکرها جمع
کرد و نظام الملک احمد بن نظام الملک را بر سر آن بفرستاد و بر مدار الموت داسادند
که نزدیک آنست بر کنار اندج بداست و مدتها جنگ کردند ، G بر کنار اندج ، C بر کنار
اندج (ظ - اندج) ، D و H و جامع ندارند ، - نقل از کاغذ میرزا عباسخان اقبال آشتیانی
که ۶ نوامبر ۱۹۲۲ بمن رسید ، منتخباً : « الموت بچهار ناحیه تقسیم میشود از اینقرار
۱- فیشان ناحیه ، ۲- اندج رود ، ۳- آتان ناحیه ، ۴- بالا رود بار .

۱- « و از آنجا باند حرود رفت که متصل الموت است » و این نیز تعیین موقعیت حرود را
میکند که متصل الموت است ، و منافاتی بین این عبارت و عبارت سابق که از آن بر میآید که
اندج رود جزء الموت است نیست ، چه الموت در عبارت سابق قدری مفهومی عام تر فرض شده
است و اینجا قدری خاص تر .

۱- فیشان ناحیه... ۲- اندج رود، دهات: شهرک، صائین کلایه، ملا کلایه،
کندانسر، اندج (۱)، دک، کوچنان،...؛ بیلاقات: گرداسنک معروف بمرتع اندج رود
الخ...»

اندر برم ... :

اندر برم و بریزم ای شهر هری، الرباعی (حدائق السحر). این رباعی در کلیله و دمنه
(ص ۲۶۷) مسطور است. گویا ذکر از او در مونس الاحرار نیز هست.

اندرخ :

(قریه بین جبلین من جبال طوس - شرح یمنی ۱ : ۲۱۰) - جنگ تاریخی معروف
بین سبکتکین و محمود بامقدمین ایشان طاهر بن خلف بن احمد و امیر ابی الحارث خوبفدلی
از یکطرف و بین ابوعلی سیمجور و فایق و اسیرک طوسی از طرف دیگر در اندرخ از توابع
طوس [و این جنگ جنگ سوم غزنویان است با سیمجوریان با انتقام جنگ دوم که یکسال و یکی
دوماه (ظ) قبل ازین جنگ سوم بود و در آن جنگ دوم محمود شکست فاحشی از
ابوعلی و فایق خورد بظاهر نیشابور و بجانب پدرش به راه فرار نمود]، این جنگ را
ابن الاثیر ۹: ۴۴ در جمادی الاخره نوشته در تحت عنوان سنه ۳۸۵ و لی صریحاً نگفته که
در آنسال واقع شده وزین الاخبار ۵۶ و یمنی (۱ : ۲۱۰ و پیش و پس) تاریخی برای
این جنگ بدست نمیدهند. و تاریخ این جنگ مهم است چه متفرع بر آن این میشود
که توقیف ابوعلی در هزار اسب را که یمنی ۱: ۲۲۴ در غره رمضان ۳۸۶ نوشته ابن الاثیر
۹: ۴۴ در رمضان «هذه السنة» نوشته و هذه السنة را گرچه توضیح نداده که کدام سنه
است ولی از اینکه آنرا در زیر عنوان سنه ۳۸۵ نوشته متبادر بذهن همان سال میشود،
ولی عقلاً و از روی قیاس و قراین و عادات و اوضاع معمولی باید حق بکلی بجانب عتبی
باشد، یعنی توقیف غادرانه ابوعلی در هزار اسب بتوسط ابو عبدالله خوارزمشاه باید در
قبل از فجر روز شنبه غره رمضان ۳۸۶ باشد (نه در رمضان ۳۸۵ که ما هو ظاهر سیاق «ثر»)
زیرا که اولاً عتبی اینهمه تعیینات ساعت و روز هفته و روز ماه و خود ماه و سال را

۱- در اندج قلعه کهنه است معروف بقلعه نو در در کنار اندج رود که قسمتی از آن باقی
است، منه یعنی از خود عباس خان اقبال.

بدست میدهد در صورتیکه ابن الاثیر فقط تعیین ماه را میکند و نه فقط ساعت و روز هفته و روز ماه را نکرده بلکه اصلاً تصریح بتعیین سال نیز نکرده و بنابراین محتمل است که حوادث سنه بعد را در تحت عنوان سنه قبل محض عدم انقطاع سوق وقایع داخل کرده باشد، چنانکه هزار بار نظیر این کار را کرده است و ثانیاً آنکه عتبی نه فقط معاصر این وقایع بوده و در همان صفحات میزیسته بلکه خود مدتی کاتب ابوعلی سیمجور بوده است (و شاید در همان اوقات این وقایع مخصوصاً، - یقیمه ۴ : در شرح حال او) پس اقوال او راجع بمخدوم خود او و وقایع معاصر خود او البته مقدم است بر قول ابن الاثیر که در قرن بعد ازین وقایع و آنهم در موصول بعید از خراسان موقع آن وقایع میزیسته و هذا واضح و ثالثاً ظاهر چنان بنظر میآید که جنگ سوم بلافاصله یعنی فقط بفاصله دو سه ماه (چنانکه مقتضای ظاهر سیاق اثر : « جمادی الاخره » است که در تحت عنوان سال ۳۸۵ ذکر کرده) بعد از جنگ دوم که بالقطع و الیقین در اوایل ۳۸۵ بوده است (یمینی ۱ : ۲۰۵ ، ثر ۹ : ۴۴ ، و ظاهر زین ۵۶) نبوده بلکه در [جمادی الاخره - ثر] سال بعد یعنی در ۳۸۶ بوده است، چه پس از شکست محمود در جنگ دوم و فرار او بطرف هرات بنزد پدرش مبلغی وقایع واقع شد از قبیل نامه نوشتن سبکتکین بتمام قواد و احفاد خود و فرستادن ابو نصر بن ابی زید بسیستان بطلب قشون خلف بن احمد و آمدن او باقشون سیستان با پسرش طاهر بنزد سبکتکین (یمینی ۲۰۹ و زین ۵۶) و نوشتن او بوالی جوزجان کذلک و بامیر رضی بانها این مطلب و سپس نوشتن امیر رضی بقواد بنواحی خراسان بمبادرت بسوی سبکتکین (یمینی ۲۰۹) و در این اثنا مکرر نامه نوشتن ابوعلی ببخارا معتذراً از کارهای خود و بسبکتکین در عذرخواهی از آن شکستی که به محمود وارد آمده و قبول نشدن اعتذارات او و سپس جمع آوری کردن طرفین لشکرهای خود را از اطراف و باندرخ اجتماع نمودن جمیع این وقایع قطعاً در عرض یکی دوسه ماه یعنی مابین ربیع الاول ۳۸۵ و جمادی الاخره (ثر) همانسال عاده محال یا بسیار بسیار مستبعد است واقع شود و قطعاً همه این وقایع یکسال و دوسه ماه وقت برای خود لازم داشته است، پس نمیتوان بنحو اطمینان قلب گفت که جنگ سوم در اندر خ که ابن الاثیر

گویند در جمادی الاخره بوده است قطعاً و بدون شبهه در جمادی الاخره ۳۸۶ بوده است نه جمادی الاخره ۳۸۵ ، و آنوقت بنا بر این فرض (که قطعاً مطابق واقع است) پس از این شکست ابوعلی و فایق در اندر خ طبیعی میشود مدتی که مابین این شکست و فرار او و فایق بقلعه کلات (یعنی ۲۱۴) و سپس بایبورد (« ۲۱۵ ») و سپس از آنجا رفتن فایق بطرف سرخس (۲۱۶) و سپس ملحق شدن ابوعلی بدو و رفتن باهم بسرخس و سپس بمر و سپس عبور از مفازه آمل الشط و سپس رفتن بآمل الشط (۲۱۷ - رجوع بشرح) و سپس از هم جدا شدن و عبور فایق از جیحون بطرف ایلیک خان (۲۱۹) و حرکت ابوعلی سیمجور بطرف جرجانیه و رسیدن او در عرض راه بقریه هزاراسب [واقعه در جانب غربی جیحون در مقابل کات (بلدة خوارزم) واقعه در جانب شرقی] و توقیف غادرانده ابو عبدالله خوارزمشاه او را در آنجا در قبل از فجر از شب شنبه غره رمضان ۳۸۶ (یعنی ۲۲۴ : ۱) طول کشید که قریب دوالی سه ماه است (بر حسب آنکه جنگ اندر خ در اول یا او اخر جمادی الاخره سابق الذکر بوده است) . چه این وقایع که تماسش فرار مسرعانه ابوعلی و فایق است آنها از طوس الی خوارزم پیش از دوسه ماه لازم ندارد ، ولی اگر بظاهر « ثر » جنگ اندر خ را در جمادی الاخره ۳۸۵ فرض کنیم آنوقت لازمه اش این میشود بالضرورة که فرار مسرعانه فایق و ابوعلی پس از شکست ایشان در اندر خ از توابع طوس در جمادی الاخره که علی المفروض جمادی الاخره ۳۸۵ است و عبور ایشان از مواضع سابق الذکر و وصول ابوعلی بهزاراسب یکسال و دوسه ماه [جمادی الاخره ۳۸۵ - شنبه غره رمضان ۳۸۶] طول کشیده خواهد بود یعنی مسافت قصیر مابین طوس و خوارزم را با شدت اسراع ایشان از فرار و خوف تعاقب دشمن ایشان را در هر گوشه و کناری و خوفی ایشان شدیداً بر جانشان در مدت ۱۴ یا ۱۵ ماه طی کرده باشند و در هر نقطه مدتی استراحت کرده و بیللی مشغول شده باشند ! این فرض عاده از ممتنعات یا بسیار بسیار مستبعد است .

* - بعد دیدم در تاریخ بیهقی ۲۰۳ تاریخ این جنگ را « شبگیر روز یکشنبه ده روزمانده از جمادی الاخره [ة] سنه خمس و ثمانین و ثلاثماية » بدست میدهد و حال آنکه درص قبل تاریخ جنگ دوم را در غره ربیع الاول ۳۸۵ نوشته است و اینهمه وقایع مابین این دو جنگ را کما ذکرنا بنا بر این فقط واقع در ظرف دو ماه و بیست روز باید بداند ،

ومن باقیم بهمان عقیده که دروریهات قبل اظهار کردم یعنی که باظهر وجوه این جنگ در سال بعد بایستی واقع شده بوده است یعنی در ۳۸۶ نه در سال ۳۸۵. گرچه این تصریح بیهقی با این تعیین جزئیات روز هفته و روز ماه و ماه و سال و بلکه ساعت تقریبی آن جنگ یعنی «شبگیر» قدری آن قوت ظن مرا کاسته است و احتمال میدهم که حق بایهقی و ظاهر عبارت ابن اثیر باشد.

ان الدنيا قد فرتنا ، الخ :

«لی [- امالی الصدوق] ، مع [- معانی الاخبار (له ظظ ایضاً)] . . . عن الحارث الاعور قال بینا انا اسیر مع امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فی الحیرة اذ انحن بدیرانی یضرب بالناقوس قال فقال علی (ع) اتدری ما یقول هذا الناقوس قلت الله ورسوله و ابن عم رسولہ اعلم قال انه یضرب مثل الدنيا و خرابها و یقول لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا ان الدنيا قد غرتنا و شغلتنا و استهوتنا و استغوتنا یا ابن الدنيا مهلا مهلا یا ابن الدنيا قد اذنا یا ابن الدنيا جمعاً تفنی الدنيا قرناً قرناً ما من یوم یمضی عن الا وهی او هی منار کنا قد ضیعنا دارا تبقی و استوطننا دارا تفنی لسننا ندری ما فرطنا فیها الا لو قد متنا ، قال الحارث ، الخ . (بحار الانوار ج ۱) [عاریه کتابخانه سربون بتوسط آقای پل کروسی آلمانی] ص ۱۶۹ [- ص اخیر] . (۱)

با چهار مصراع (یا بیت) دیگر آن ، از ابوالعتاهیه است (موشح مرزبانی ۵۵۶ ، ۵۵۷) ؛ و ذکر بیتین منها السکاکی فی مفتاح العلوم ص ۲۳۶ فی باب العروض و عدها من بحر المتدانی [- المتدارک فی اصطلاح المعجم و نفایس الفنون] و لم یعزها الی احد ، و ذکر هذه الایات مع زیادة سبط ابن الجوزی فی تذکرة خواص الامة ۸۶ . || (باحشوز و اید بسیار سخیف بسیار) ، مناقب شهر آشوب ۱ : ۲۷۶ - ۲۸۷ .

اندهان :

جمع انده مخفف اندوه (مانند غمان ، جمع غم) ، مسعود سعد گوید :
تن به تیمار و اندهان مدهید دل ز شادی و لهوبر گیرید

اندیشه :

گویا معنی ترس در آن مضموم و مستتر است :

۱ - کلماتی که بحروف میاه تر چاپ شده از نظر مرحوم قزوینی «غلط و زبادی» است . (ا.ا.)

شیر از آن مایل است در بیشه
که زسختیش کرد اندیشه (انوری)
(مسائل برلینیه ۲: ۳۳۵)

از بدرقه شما اندیشناک ترم . (گلستان)

انساب الاشراف بلاذری :

مسائل پاریسیه ۴: ۴۱۶ .

انساب العرب :

صبح الاعشى ۱: ۳۱۳-۳۶۶ .

ان شاء الله :

منسوب بملا نصر الدین ، اخبار الحمقى لابن الجوزی ۱۱۹ .

انشاء فارسی :

برای مقایسه خوشمزه باید در مقابل قطعه از نثر متعارفی امروزه طهران مثلا نثر ذکا الملک اینها را داد ؛ حکمی از امیر افغانستان را که در یکی از دفاتر مجلده خود صورتش را نوشته ام ، و دیگر قطعه از نثر بسیار بسیار مضحک در پشت تاریخ فرشته از طابعین آن ، و دیگر قطعاتی مفصل از «آواز تا جیک» منطبعه که چند نمره آنرا اخیراً کاظم زاده برای من فرستاده است ، و دیگر شاید ظ [هنوز درست نخوانده ام] قطعه از نثر آخر بهار عجم از طابعین آن .

انصار :

اعتراض عمرو بن عاص در حضور معاویه باین تسمیه (اغانی در اخبار نعمان بن بشیر انصاری ۱۴: ۱۲۷) .

الانطاہ [کتاب] :

بخط علی بن ابی طالب (ع) [فیدایز عمون] ، الاشتقاق لابن درید ۲۳۶ ح .

انطاہیه :

(- ادایه ، Adalia ، شهر معروف ترکیه واقع بر ساحل بحر ایض تقریباً درست در شمال یا شمال مایل بمغرب جزیره قبرس .)

قطعاً و بدون هیچ شکی همان ادالیه (کذافی بستان السیاحه ولی نمیدانم عثمانیها با الفسینویستند یا باعین) و **Adalia** کتب و نقشه‌های جدید است و در ظرفرنامه شرف‌الدین علی یزدی همیشه «عدالیه» مسطور است (بنقل لسترنج از ۱۵۱۰) و در تواریخ حروب صلیبیه با اسم **Attaleia** یا **Attalia** مسطور بوده است، رجوع کنید بدائرة المعارف اسلام در تحت **Adalia** و بنقشه تاریخی آلمانی و بنقشه بزرگ جدید آلمانی و كذلك هاشت، و بیاقوت، و باراضی خلافت شرقیه از لسترنج ص ۱۵۱ و آنچه ما در هاشم آن نوشته‌ایم، و بقاموس جغرافیائی ویوین دوسن مارتن در تحت **Adâlia** و بعموم کتب و نقشه‌های جغرافی در «آسیای صغیر».

این ورقه در نتیجه تفتیش از هویت انطالیه که نسخه التوسل الی الترسل پاریس در آن شهر نوشته شده است ترتیب داده شد.

اندام:

یعنی استعمال این فعل (فصل الخطاب حاج میرزا حسین نوری ۳۸).

انکران:

رسالة طالقان اعتماد السلطنة: ۱۱، ۱۳، ۱۷.

انکیانو:

هولا کو حکومت فارس را با میرانکیانو سپرد (جامع التواریخ S.P. 209, f. 295^a و همین است که سه دوح سعدی است. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید بوضاف.

«و [هولا کو] فارس [را] با میرانکیانو [داد].» (جامع کاترمر ۴۰۲)

انگشت آرای:

انگشت مخفف انگشت آرای است و در قدیم همین لفظ معمول بوده، ثعالبی گوید:

الخاتم زينة الرجال ويقال له بالفارسية انگشت آرای. (یتیمه ۴: ۶)

انموذج:

مؤلف فهرست وینه یعنی فلوگل مطرداً این کلمه را که هر بچه در بلاد اسلام چه ایران و چه مصر و چه ترکیه و چه هندوستان میدانند با ذال است و جمیع کتب

مطبوعه در جمیع بلاد مذکوره را که امشب راجع بزمخشری و تألیف مشهور او گشتم درست نوشته اند این مرد ... - مطرداً و دائماً با زاء نوشته است (رجوع شود بفهرست آخر آن) ، و كذلك در فهرست دارالکتب مصریة مطرداً .

انن و کلوران :

رجوع بدفتر جلد کبود که پشتش همین عنوان «انان کلران» نوشته شده است . در برچناید در خصوص انن و کلران چیز قابلی ندارد ، چیزهای مختصری دارد که لایسنن ولا یغنی من جوع تقریباً .

انوار الملکوت فی شرح فص الیاقوت :

الشرح للعلامة والتمن لم یزه الی مؤلفه (روضات ۱۷۲) ، و چنانکه ملاحظه میشود نام متن را فص الیاقوت برده نه مجرد یا قوت چنانکه در شرح حال ابن ابی الحدید در آخر مجلد چهارم شرح نهج البلاغه ص ۱۴۰ و در بحار ۱۴ : ۱۵۸ و کشف الحجب ص ۷۰ نام برده شده است ، - در خلاصه خود علامه ص ۲۴ نام این کتاب را «انوار الملکوت فی شرح الیاقوت فی الکلام» بدون تسمیه سابق ذکر کرده است . نام مؤلف را ابدأ در لسان المیزان نیافتم .

انوری :

کتبی که ذکر از انوری کرده اند اقدم آنها گویا عقد العلی تاریخ کرمان است و سپس راحة الصدور و جهانگشا و آثار البلاد و جامع التواریخ (؟) و گزیده و سونس الاحرار و مجمل فصیحی و بهارستان جامی و دولت شاه و حبیب السیر و تقی کاشی و هفت اقلیم و مجالس المؤمنین و آتشکده و مجمع الفصحاء .

|| و حکایت افسانه ای او با معزی و شدت حافظه این اخیر و پسرش و غلامش . (حبیب السیر جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۰۳-۱۰۳ ، در هیچ مأخذ دیگر از قبیل گزیده یا دولت شاه یا آتشکده یا مجمع الفصحاء و غیره تا کنون این افسانه را نیافته ام ولی مثل خواب یادم می آید که این حکایت را در غیر حبیب السیر هم دیده ام اگر وقتی پیدا شد اینجا قید شود) .

|| سال بر پانصد و سی و سه ز تاریخ عجم ، الخ .

کذا فی نسختی المخطوطه من دیوان الانوری ص و کذا ایضاً فی مجمع-

الفصحا ۱: ۱۶۶، ولی در دیوان چاپی ص «سال بد پانصد و سی و سه الخ ، وهو غلط فاحش .

در اواخر تاریخ سیستان مکرر دارد سال بر فلان ، سال بر بهمان .

|| سال بد پانصد و سی و سه ز تاریخ عجم گفت بر خیز که از شهر برون شد همراه

باید حساب کرد که ۵۳۳ یزد جردی چه سال هجری است . (ص ۱۸۶)

در نسخه خطی خودم ورق ۱۴۵^a: بر، وهو الاصح ظاظ العطا بق باقبالة فارسی

مورخه ۵۰۱ (که مر گلیوٹ ۴۰۱ خوانده) و امروز آقای مینورسکی عکس آنرا اینجا آورده بود .

|| یکی از معدوحین انوری هو الحسن عمرانی با احتمال قوی همانست که در

انساب سمعانی در تحت عنوان «العمرانی» مذکور است و در سنه ۵۴۵ وفات یافته است . (رجوع بترکستان بارتولد ، متن : ۶۲) .

|| معلوم میشود (بتصریح و صاف ۶۲۹) که این دو بیت انوری:

کس دانم از اکابر گردنکشان دهر کورا صریح خون دود دیوان بسگردن است

باری سراست شعر من از هر صفت که هست گر نامرتب است و گر نامزین است

تعریف با سیر معزی است و ادعای انتحال او دیوان ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان

را (وصاف ۶۲۹) .

|| (و حکم او بخرابی عمارات از باد و حکم فرید نسوی ببطلان حکم او)

ذکری و اشاره ازین فقره در عقد العلی ص ۲۳ ، و چون تألیف این کتاب در ۵۸۴ یعنی

بسیار نزدیک بزمان انوری است پس این ذکر مؤلف عقد العلی این حکم انوری و حکم

فرید نسوی ببطلان حکم او را قرین بل دلیل واضح صحت این واقعه است، یعنی اینکه

فی الواقع انوری چنین حکمی کرده بوده است نه اینکه افسانه باشد . (رجوع بیادداشت

من در پشت عقد العلی) .

شب چهارم ذی الحججه و سنه ثانییم
(۵۴۰)

شبی که بود نهم شب ز تیر ماه قدیم
که یاد دال سفندارمذ بد از تقویم (؟)

یا و ذال ؟

بر آن قیاس که رأی منجم است و حکیم
بخانه نهمی آفتاب هفت اقلیم
نیافت هیچ شرف بر کمال او تقویم
ابد ز زادن امثال او شدست عقیم

مقصود را نفهمیدم که تعیین تاریخ چیست، ولی غرض من این است که انوری چه سنواتی
را در دیوان خود ذکر میکند، دیوان ص ۱۵۷.

|| « تمام شد دیوان امیر حکیم اوحد الملة و الدین عماد الاسلام و المسلمین
تاج الشعر اعلی بن محمد اسحق الانوری نغمده الله بغفرانه و ادر علیه صواب رضوانه
بر دست بنده ضعیف محمد بن . . . شاه بن علی بن محمود بن شاد بخت الاصفهانی ساکن
محل کران در روز شنبه بیست و سوم ذی الحججه سنة تسع و تسعین و ستمائه . »

نقل از مقدمه منتخبات دیوان انوری و ابوالفرج رونی خطی نسخه ای که حالیه
در تصرف Sir D. Ross است و سابق در تصرف یا ملک آقای وحید الملک بوده است.
آقای اقبال نسخه مذکور در فوق را در طهران پیش آقای وحید الملک سابق
دیدم بوده اند و بعضی چیزها از جمله حکایت خط کاتب مزبور را از روی آن یادداشت
کرده بوده اند . . . (۱)

ابوالفتح ناصرالدین طاهر : ممدوح انوری که بسیاری از قصایدش در حق
وی است آخرین وزیر سنجر است ، عماد الدین کاتب در تاریخ سلاجقه (اصل آن نه
مختصر بنداری) گوید « ولما صلب الدر کزینی بالعراق و ضربت رقبتة تقلد الوزارة السنجرية

۱ - در اینجا چند سطر در تقبیح عمل فروش نسخه مورد ذکر بود که از نقل آن

[ابوالفتح] ناصرالدین طاهر بن فخرالملک [المظفر] بن نظامالملک فی جمادی الاولی
سنة ثمان وعشرين وخمسماية واستمرت الى آخرالعهد . . . وتوفی فی ذی الحجة سنة
ثمان واربعین و خمسماية بعد مجی الغزو ذهابالعز . « (Arabe 2145, ff. 295)
وچاپی ص ۲۷۰-۲۷۱ . انوری در یکی از قصاید معروف خود در مدح او که مطلعش
این است :

ابشروا یا اهل نیشابور اذ جاء البشیر
کاندر آمد سو کب میمون منصور وزیر
دراثناء قصیده گوید :

ناصر دنیا و دین بوالفتح کز بدو وجود
رایتش رافتح لازم گشت و نصرت ناگزیر
طاهر طاهر نسب صدری که حکم شرح را
درازای عرق پالک او محیط آمد غدیر (؟)
.....
چيست از فخر و شرف کان وصف ذاتی نیستش
و آن زواید کز نظام و فخر دارد خود مگیر

یعنی از نظام الملک و فخر الملک .

(۳۲۹-۳۵۷) (منه ۳۵۰-۵۵۵)

خورشید زرای مستقی (مقتفی، صح) دارد نور
وز دولت سنجر یست گیتی پر نور (کذا)
معمور ظ

(وزارت ۵۲۸-۵۴۸)

وزرایت (ناصر - صح) دین رایت دین منصور

احسنت زهی خلیفه سلطان دستور

(دیوان انوری ص ۳۷۳)

یکی از سمدوحین انوری قطب الدین مودود شاه بن زنگی (سنه ۵۴۴-۵۶۵)
از اتابکان موصل و سوم ایشان است و وی پدر سیف الدین غازی (سنه ۵۶۵-۵۷۶) چهارم
ایشان و عزالدین مسعود (سنه ۵۷۶-۵۸۹) پنجم ایشان است . باری قصیده معروف
انوری که مطلعش این است :

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر
کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

یادداشتهای فروینی - ج ۱، ۱۷۰

در مدح قطب الدین مودود شاه مذکور است و انوری از بغداد بموصل رفته بوده است و
 آنگونه که امید داشته صلوات و افری بدو نرسیده لهذا درین قصیده یعنی در تجدید
 مطلع آن دستوری مراجعت خواسته ، در هر صورت نام ممدوح مذکور را درین قصیده
 ذکر کند و گوید :

که هست مفاخر سو گندنامه ها یکسر...
 بیار مردمی و دوستی بجای آور...
 مبارک و هنری ، کامران و نام آور
 ستوده عزالدین آن افتخار عدل و هنر
 (دیوان انوری ص ۹۹)

بخالك پای جهان شهر یار قطب الدین
 بنام دولت مودود شاه بن زنگی
 دوشاهزاده که هستند این درخت سخا
 گزیده سیف الدین آن اختیار ملک و شرف

در مدح امیر طوطی از امراء غز:

کبک از نظرت گرفته با باز آرام
 سیمرغ نظیر خسرو طوطی نام
 (دیوان انوری ص ۳۷۳)

ای زیر همای همت چرخ مدام
 اقبال تو شاهین و کبوتر ایام

|| در آخر قطعه <ای> در دعا ممدوح و خطاب بوی گوید :

همچو تاریخ پانصد و چل و اند
 (دیوان انوری ص ۲۲۶)

عدد سالهای مدت قو

رجوع کنید نیز بوریقه سنائی که انوری بیتی از او را تضمین کرده است .

|| (ناف هفته) :

ناف هفته است اگر غره ماه رجب است
 (ص)

روزی خوردن و شادی و نشاط و طربست

روزی که هست از شب قدری خجسته تر
 (ص ۱۱۳)

فردا که ناف هفته و روز سه شنبه است

(حشر) :

وقف خواهد بود تا حشر برین شوم حشر

آخر ایران که از بودی فردوس بر شک

یعنی غزان (ص ۹۰) ، ایضاً :

خلق را زین حشرشوم اگر برهانی
کرد گارت برهاند ز خطر درمحشر (ص ۹۱)

قطعات جاریه مجرای امثال :

برداشت کلک و کاغذ و فرفر فرو گذاشت (ص ۱۰۶)

(فی الفور این قصیده مطبوع آبدار)

که کجی ماتم آرد راستی سور

بیا تا کج نشینم راست گویم

(ص ۱۰۷)

نه زابنای عصر برتری نیست (کذا)

عنصری گربشعر می صله یافت

ورنه هر گوشه صدچو عنصری است

نیست اندر زمانه محمودی

(ص ۲۴۹)

|| خود تصریح میکنند که از «خاک خاوران» است در قصیده معروف دراعتذار

از هجوبلخ : «ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری» الخ :

دی ز «خاک خاوران» چون ذره مجهول آمده

گشته اسروز اندرو چون آفتاب خاوری

(دیوان انوری 158^b / f. 7732)

تا فرح «تاریخ این نقش است و نرد»

|| بوده در نرد فرح نقشش بکام

سنه ۵۴۲

(دیوان انوری ص ۵۷)

|| قصیده دارد در مدح وزیر سلطان سنجر نصیرالدین محمود بن ابی توبه

(ظ؟) که در سنه ۵۳۱ بوزارت سلطان سنجر منصوب و در سنه ۵۲۶ معزول شد (تاریخ

عمادالدین کاتب) ، و این دلیلی یگراست بر استعجاله صدق افسانه خطای وی در حکم نجوم

در سنه ۵۸۱ ، مطلع :

نهان شد جرم خورشید منور

چو زیر مرکز چرخ مدور

نه پیدای تمام و نه مستر

سه عید از فلک رخساره بنمود

جوشست ماهی در بحر اخضر

چو تیغ ناخنی بر لوح مینا

(مثل القلامه قدقدت من الظفر - این المعترز)

بنات النعش گرد زقطب گردان
 چو گرد مرکز رای خداوند
 وزیر ملک سلطان معظم
 جهان حمد محمود آنکه از جاه
 تو مخدوم قدیمی انوری را
 گهی از جرم زیر و گاه از بر
 قضای ایزدی دادار داور
 نصیر دین یزدان و پیمبر
 جهان حمدش گرفت از پهای تاسر
 چنان چون بوالفرج را بوالمظفر

(ص ۹۱-۹۴)

یعنی سلطان رضی الدین ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی که ممدوح ابوالفرج رونی بود .

قصیده دارد در مدح وزیر صدرالدین محمد [بن فخر الملک المظفر بن نظام الملک] که بعد از قتل پدرش در سنه ۵۰۰ بوزارت سلطان سنجر منصوب شد و در سنه ۵۱۱ مقتول گردید (تاریخ عمادالدین کاتب ۲۶۵-۲۶۷) و ابن الاثیر در حوادث سال ۵۱۳ و حواشی چهارمقاله ۲۲۸-۲۲۹ . باری اگر اعتماد بدیوان انوری بکنیم و این قصیده از انوری باشد مطلب مهمی از آن استکشاف میشود و آن این است که قصیده مذکوره در تهنیت وزیر مذکور است بوزارت یعنی بتابریین باید در سنه ۵۰۰ گفته شده باشد، پس قول معروف در وفات انوری (مستنداً بافسانه بی اساس حکم انوری در اجتماع سبعة سیاره واقع در سنه ۵۸۱ بخرابی عالم از باد و قطعه معروف یا مرسل الریاح تودانی و انوری) که وفات او بعد از سنه ۵۸۱ است بکلی باطل میشود زیرا که نمیشود قبول کرد که انوری که در سنه ۵۰۰ قصیده گفته است تا سنه ۵۸۱ زنده باشد . این بکلی خارج از عادت است . چه اگر باقل تقدیرات انوری را در سنه ۵۰۰ بیست ساله فرض کنیم باید وقتی که حکم بخرابی عالم کرده و او را در بلخ تخته کلاه کردند صد و یک ساله باشد و مطلع قصیده این است :

به نیک طالع و فرخنده روز و فرخ سال
 بیارگه وزارت بفرخی بنشست
 نظام مملکت و صدر دین و صاحب عصر
 بسعد اختر و میمون زمان و خرم حال
 خدایگان وزیران و قبله اقبال
 سپهر رفعت و قدر و جهان جاه و جلال

محمد آنکه باقیال او دهد سو کند روان آل محمد بایزد متعال

الخ (ص ۱۳۱)

|| ایضاً قصیده دیگر در مدح نظام الملک (چنانکه از دیوان برمیآید لقبش این بوده است) صدرالدین محمد [بن فخر الملک المظفر بن نظام الملک] مقتول در سنه ۵۱۱، مطلعش این است :

نماز شام چو کردم بسیج راه سفر	درآمد از درم آن سرو قد سیمین بر...
همی بخدمت آن صدر روزگار شوم	که روزگار از وی یافته است جاه و خطر
نظام ملک سلطان و صدر دین خدا	خدایگان وزیران وزیر خوب سیر
محمد آنکه ز جاهش گرفت ملت و ملک	همان نظام که دین ز ابتدا بعدل عمر

الی آخر القصیده (ص ۱۱۵)

|| ایضاً قصیده در مدح نظام الملک صدرالدین محمد [بن فخر الملک المظفر بن نظام الملک] مقتول در سنه ۵۱۱، مطلع :

شبى گذاشته ام دوش در غم دلبر	بدان صفت که نه صبحش پدیدد نه سحر
.....
نظام ملک سلطان و صدر دین خدای	خدایگان وزیران وزیر خوب سیر
محمد آنک وزارت بدو نظام گرفت	چنانک دین محمد بداد و عدل عمر

(ص ۱۱۱)

صدرالدین محمد یکی از معدوحین انوری که من سابقاً در بعضی وریقات راجع بانوری و همچنین در بیست مقاله ۲: ۲۸۴ فرض میکردم که مراد صدرالدین محمد بن فخر الملک مظفر بن نظام الملک مقتول در سنه ۵۱۱ و مذکور در چهارمقاله ص ۶۳ و حواشی آن ص ۲۲۸ است حالا پس از مراجعه بتاریخ بیهق ص ۷۵ (در عبارت گنگ و پیش و پس شده که آنجا هست - بمناسبت سؤال آقای مینوی از من چیزی را راجع بصدرالد [بن محمد] بن ناصرالدین طاهر بن فخر الملک مظفر بن نظام الملک طوسی در مکتوب ایشان وارده در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۹ که نام این صدرالد [بن محمد] دومی در

حاشیه لطایف المعارف ثعالبی مطبوع در لیدن مسطور است (که دیدم در آنجا برای ناصرالدین طاهر بن فخرالملک مظفر مذکور که برادر صدرالدین محمد بن فخرالملک مظفر مزبور است سه پسر فرض میکنند از اینقرار صدرالدین محمد و قوامالدین حسن و شهابالدین احمد، حالا شک عارض شده که آیا ممدوح انوری این صدرالدین محمد دومی پسر ناصرالدین طاهر و برادرزاده صدرالدین محمد اولی بوده است یا صدرالدین محمد بن فخرالملک مظفر بن نظامالملک طوسی که عموی صدرالدین محمد دومی میشود. شکی نیست که زماناً صدرالدین محمد دومی بعصر انوری انساب است ولی چون انوری در هر سه (ظ) قصیده که از او من در ورقات سابقه یادداشت کرده ام صدرالدین محمد ممدوح خود را بسمت وزارت می ستاید (باز محض اطمینان قلب رجوع شود بدیوان او) و در هیچیک از کتب تواریخ معموله و كذلك در تاریخ بیهق در موضع مذکور اشاره بوزارت این صدرالدین محمد دومی نیست لهذا یا باید این فقره را بر این حمل نمود که این فقره از کتب تواریخ معموله فوت شده است یا باید گفت ممدوح انوری همان صدرالدین محمد اولی است و این احتمال دومی اضعف الاحتمالین است بعقیده من بمناسبت قدم عصر صدرالدین محمد اولی مقتول در ۵۱۱ نسبت بعصر (۱) انوری.

« احوط مذاهب عند الاستقراء مذهب این فرقه ناجیه [امانیه] است و در مذاهب دیگران خصوصاً مذهب ابوحنیفه آنقدر توسعه و اباحت و رخصت و قباحت قرار یافته که حکیم انوری در بعضی از اشعار خود فراخی رخصتهای ابوحنیفه را ضرب المثل ساخته. » (مجالس المؤمنین ۱۱۷^b).

قصیده معروفی دارد در استغاثت نامه از زبان اهل خراسان بخدمت خاقان محمود در سمرقند در باب قتنه غزو خرابی خراسان بعد از وفات سنجر، بسیار قصیده رقیق مؤثر حزن انگیزی است. مطلعش این است :

بر سمرقند اگر بگذری ای بادسحر نامه اهل خراسان ببر خاقان بر

(ص ۸۹)

انوشروان :

و كان يمنع ابناء العامة من التأدب و يقول ان ابناء السفلى اذ تأدبوا طلبوا معالي الامور و اذ انالوها تحكموها في وضع الاشراف وقد ذكر ذلك من نظمه فقال :

لله در انوشروان من رجل ما كان اعلمه بالدون والسفل
نهاهم ان يمسوا بعده قلما كيلا يذلو ابني الاشراف بالعمل

(غرر السیر المنسوب الی الشعالی ص ۶۰۸ - 14554/e/2)

الاول : [کتاب] :

لابی هلال العسکری ، استخراجاتی از آن (مسائل پاریسیه ۱: ۲۹۱ بعد).

اواخی :

(برای یک عبارتی در جهانگشای بحبایل و حبات (واخیات؟) کرم و افضال

[ظ] .)

ارسی الوفاء اواخیه باوتاد ، ابن قتیبه ۵۴۴ . و نیز در یکی از مجلدات

صبح الاعشی ظ .

اوتکین بوباق یا اوتکین بوقان :

برادر چنگیزخان که حدود چند را چنگیزخان یورت او قرارداد ، f. 10 b = 20

90 (اوتکین E D C) و از این موضع اخیر واضح میشود که یورت او در «جند»

نیوده است ، چه میگوید ، و از طرف مشرق (یعنی مشرق مغولستان) عم ایشان

اوتکین الخ [بیامد] ، و این صریح است که «جند» غلط است و شاید صحیح «ختا» است ،

f. 40 b . ایضاً f. 55 b = 91 بعد از فوت او کتای طمع در خانیت کرده باردوی قآن

روان شد ، b ، f. 56 = ص 127 . در وقت جلوس کیوک بیامد ، a ، f. 58 = 131 بواسطه

طمع او در خانیت کیوک خان بعد از جلوس فرمان داد تا شاهزادگان منگوبن تولی و

هردوبن توشی کار او را تفحص کردند و امراء او را بیاسا رسانیدند . پسران اوتکین نیز

در جشن جلوس منکوقآن سنه ۶۴۹ حضور بهم رسانیدند ، ص 311 = f. 137 a .

«پسر چهارم (از پسران یسوکای بهادر پدر چنگیزخان) تموکه اوتکین تموکه نام

است و اوتجکین یعنی خداوند آتش و یورت و پسر کوچکین را اوتجکین گویند . «
(جامع التواریخ ج ۲: ۹۷) .

اوارجه نویسان:

ظ = تذکره نویسان (تذکره الملوك نسخه بریتیش میوزیم ورق^a 28 از روی
نسخه عکسی که در دست آقای مینورسکی بود.)

اونوموبیل:

چیزی شبیه بدان در چین از قدیم (نقل شود از جامع الحکایات عوفی در
«ترکستان» ص () .

اوج:

اوج آفتاب لغت هندوی (سانسکریت) است یعنی بلندی . (التفهیم
S. P. 1482/31^b)

اوراز:

سید بوتراب کی اورا بر سر اور ازطوس نامزده کرده بودند . . . باستوا رفت
وقستمور را . . . از حال قتل شهنه تشویش اعلام داد . « 85 .

الاوراق صولای [کتاب]:

قبل از چاپ این سه جلد کتاب الاوراق بتوسط هورث دن انگلیسی بعضی فصول
دیگر از آن کتاب سابقاً در بعضی مجلات چاپ شده بوده است (رجوع شود برای تفصیل
این مسئله بدائرة المعارف اسلام ج ۴ ص ۵۶۷^b بقم کراچکوفسکی که مفصلاً صورت
جمع یا غالب این فصول را بدست میدهد) ، از جمله فصلی بوده راجع به ابان لاحقی و
کلیده و دمنه و اعضاء خانواده ابان لاحقی - گویا همین بوده موضوع آن نه چیز دیگر - که
بتوسط کریمسکی A. Krimskij نامی روسی در مسکو گویا بعنوان رساله مستقلی
نه در مجله چنانکه از وضع تعبیر کراچکوفسکی در دائرة المعارف اسلام سابق الذکر ص ۵۶۷^b
و ۵۶۸^b معلوم میشود چاپ شده بوده ، و این فصل که قسمتی لابد از آن [چنانکه من
خودم خوب یادم میآید که جایی دیده بودم ، یعنی نزد کسی حالا یادم نیست نزد که]

بعرابی یوده و سابقی یعنی توضیحات و غیره بروسی مجموعاً ۳۴ صفحه بوده است (کراچکوفسکی در همان موضع مذکور) ، و از جمله مستخرجات و مطبوعات از کتاب الاوراق صولی فصلی بوده راجع باخبار حسین بن منصور حلاج که کراچکوفسکی مذکور در زاپیسکی که مجله ایست روسی در سنه ۱۹۱۳ جلد XXI ص 40 - 137 چاپ کرده بوده است ، و ماسینیون در مقدمه رسائل اربع راجع بحلاج و در **Passion** بنقل کراچکوفسکی از آن در دائرة المعارف و مذکور ، چه من خودم کتاب ماسینیون را ندارم ، باین قسمت راجع بحلاج اشاره کرده (در مقدمه رسائل اربع) یا آنرا مفصلاً حلاجی کرده (در «پاسیون» بنقل کراچکوفسکی مذکور) ، و در هر صورت این فصل راجع بحلاج ابدأ ربطی بآن فصلی که کریمسکی راجع بابان لاحقی چاپ کرده ندارد و بالعکس ، (رجوع شود برای شرح این مطلب یکی بهمان دائرة المعارف سابق الذکر ج ۴ ص ۵۶۸ - ۵۶۸ و دیگر بمقدمه ج ۱ کتاب الاوراق یعنی جلد راجع به «اخبار الشمراء» آن ص «ز» ، و چون این فصل راجع بابان لاحقی بسیار بسیار مختصر و بیشتر آنها لابد بروسی بوده است (که ما صرح به کراچکوفسکی در دائرة المعارف اسلام : **en russe**) اینست که ذکر از آن در جزو کتب عربیه ننموده نه معجم المطبوعات و نه فهرست تا آنجا که من تتبع کردم و نه فهرست کتابخانه ملی مصر و نه ذیل فهرست کتب عربی مطبوع بشام.

اورال :

نهر اورال در تواریخ مسلمین و اترک بنهر جایق مشهور و مسطور است کما یظهر صریحاً و اضحاً من تضاعیف تلفیق الاخبار و صرح بذلک فی ص ۲۴۴ ج ۲ .

اورانیان (؟) DC :

(A اورانیان ، B اوراتیان ، اورانیان ، E اویراتیان) - قبیلہ؟؟ «لشکر اورانیان» «اورانیان را پس قلب در آمدند ، f. 70 b م = ص 163 ، A اورانیان ، FDC اورانیان ، B اوراتیان ، E اویرانیان ، «و اغلب لشکر او [سلطان محمد خوارزمشاه] جماعتی ترکان بودند از خیل خویشان مادرش کی ایشان را اورانیان خواندندی .» ص 203 a = f. 89 .